

تشکیل شده است. بعدها که او با آثار ثورو آشنایی پیدا کرد، در نوشته‌های اش برای انگلیسی‌زبانان، از اصلاح «نافرمانی مدنی» که ثورو ابداع کرده بود، استفاده می‌کرد.^(۶)

۲- گاندی نافرمانی مدنی را به صورت یک اقدام جمعی در آورد و در ابعاد توده‌ای آن را به کار گرفت. قبل از او، هر چند تجربه نافرمانی مدنی، به عنوان یک شیوه مبارزه توده‌ای، وجود داشت؛ ولی مورد توجه و تأمل آگاهانه قرار نگرفته بود. و غالب مبلغان نافرمانی مدنی، عمدتاً آن را به صورت یک مبارزه اخلاقی و وجدانی طرح می‌کردند. از ثورو تا تولستوی، و از گریسون (W.L. Garrison) تا کروپاتکین (P.A. Kropotkin)، بیشتر آن را - لاقلاً در مرحله شکل‌گیری اش - به صورت اقدام فردی می‌فهمیدند. اهمیت کار گاندی در این بود که این شیوه مبارزه را برای رسیدن به خواست‌های بی‌واسطه مشخص جمعی به کار گرفت و به این ترتیب آن را به صورت یک شیوه مبارزه جمعی در آورد. و در نتیجه، جنبه سیاسی نافرمانی مدنی را در مقایسه با جنبه اخلاقی آن کاملاً برجسته کرد. در جنبش نافرمانی تحت رهبری گاندی گروه‌هایی شرکت می‌کردند که ضرورتاً با اصول اعتقادی و حتی روش‌های مبارزاتی او موافق نبودند. چیزی که آنها را به همراهی با او می‌داشت صرفاً اشتراک منافع مشخص و حتی گاهی مقطعی بود. مثلاً مسلمانان هند در توده‌ای کردن جنبش نافرمانی تحت رهبری گاندی، نقش مهمی داشتند اما مسلم است که غالب آنها به اصل عدم خشونت - آن طور که گاندی تبلیغ می‌کرد - در همه جا پای بند نبودند. یا حتی آدمی مانند جواهر لعل نهرو - که تمایلاتی به مارکسیسم داشت و لاقلاً در دوره‌ای، نوعی سوسیالیسم را تبلیغ می‌کرد - علی‌رغم دوستی بسیار نزدیک‌اش با گاندی، به شیوه مبارزاتی او صرفاً به عنوان یک تاکتیک سیاسی نگاه می‌کرد.^(۷)

۳- گاندی، به عنوان یک فعال و رهبر سیاسی، تجربه سازماندهی نافرمانی مدنی را به نحوی هنرمندانه و خلاق، تکامل بخشید و در نتیجه، این شیوه مبارزه را به صورت یک تکنیک سیاسی کارآمد و قابل کار بست در شرایط متنوع و در خدمت هدف‌های مختلف، در آورد. او با ملاحظات و توصیه‌های خود درباره شرایط راه‌اندازی و موفقیت نافرمانی مدنی، شکنندگی و نقطه ضعف حتی مقتدرترین حکومت‌ها را در مقابل اراده و اقدام جمعی مردم نشان داد. او نشان داد که مردم، حتی بدون دست بردن به سلاح، و صرفاً با اراده و اقدام جمعی‌شان می‌توانند هر حکومتی را به درماندگی بکشانند.

۴- گاندی نافرمانی مدنی را در جوامعی غیردموکراتیک به کار گرفت، و نیز (در هند) در خدمت براندازی قدرت سیاسی - و به این ترتیب، نشان داد که حتی بی‌دفاع‌ترین و بی‌حق‌ترین مردم نیز می‌توانند به نافرمانی دست بزنند و سرکوب‌گرترین حکومت‌ها را به درماندگی بکشانند و حتی براندازی دولت‌ها را در دستور کار مبارزات‌شان قرار بدهند. گاندی این شیوه مبارزه را از طریق آموزش‌های اخلاقی - مذهبی و آشنایی با متفکران شبه مذهبی و شبه آنارشینست، کشف کرد، اما آن را به یک شیوه مبارزه کاملاً سیاسی، برای رسیدن به دموکراسی تبدیل کرد. او برخلاف ثورو، آن را به شیوه‌ای برای مقابله با «حکومت مدنی» نمی‌دید، بلکه شیوه‌ای کارآمد برای براندازی خودکامگی می‌فهمید. او آن را شیوه‌ای «خطرناک برای جباریت و بی‌ضرر برای دموکراسی» توصیف می‌کرد.

اما حتی بعد از گاندی نیز، تجربه‌های مهم نافرمانی مدنی، مدت‌ها هم چنان، در کشورهای انگلیسی‌زبان، و به ویژه ایالات متحد آمریکا، محصور ماند. در آمریکا جنبش کارگری بارها این شیوه مبارزه را به کار گرفت. مثلاً در ۱۵-۱۹۱۴ عده‌ای از کارگران آمریکا، به دعوت اتحادیه رزمنده «کارگران صنعتی جهان» (I.W.W) در

سوسیته (Sioux City) ایالات آیووا جمع شدند تا ممنوعیت اجتماعات را بشکنند.^(۸) ولی مهم‌ترین تجربه نافرمانی مدنی را «جنبش حقوق مدنی» سیاهان آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به کار گرفت. نخستین بار، روزا پارک، یک پیرزن سیاه پوست، در دسامبر ۱۹۵۵، در مانگمیری (Montgomery) آلاباما، نافرمانی را آغاز کرد. او با زیر پا گذاشتن قانون ایالتی جدایی نژادی، حاضر نشد در قسمت عقب اتوبوس شهری - که مخصوص سیاهان بود - بنشیند و بنابراین دستگیر شد. دستگیری او، اعتراض توده‌ای خود انگیخته سیاهان را دامن زد. در متن این حرکت‌های اعتراضی بود که مارتین لوتر کینگ، به یکی از پر نفوذترین رهبران سیاهان آمریکا تبدیل شد^(۹) و با الهام از آموزش‌های گاندی، نافرمانی مدنی را به عنوان شیوه اصلی مبارزه «جنبش حقوق مدنی» تثبیت کرد.^(۱۰) در این دوره، سرخ بوستان آمریکا نیز، برای احقاق حقوق‌شان، بارها به نافرمانی مدنی متوسل شدند.^(۱۱) بخشی از جوانان آمریکا نیز در اعتراض به جنگ ویتنام، نافرمانی مدنی را کشف کردند و از رفتن به سربازی سر باز زدند، تاجایی که دولت آمریکا ناگزیر شد در سال ۱۹۷۳ سیستم سربازی وظیفه را ملغاً کند. به این ترتیب، در سال‌های پرهیجان ۱۹۶۰، یعنی اوج رادیکالیزه شدن افکار عمومی جهان در نیمه دوم قرن بیستم، نافرمانی مدنی در آمریکا به یکی از رایج‌ترین شیوه‌های اقدام جمعی تبدیل شد و مانند بسیاری از پدیده‌های فرهنگ جهانی امروزی، از آمریکا به نقاط دیگر جهان صادر شد. از اواخر دهه ۱۹۶۰، از طریق جنبش صلح و ضد تسلیحات هسته‌ای، و بعدتر، جنبش محیط زیست، به مناطق دیگر جهان گسترش یافت و مخصوصاً در کشورهای اروپای غربی به یکی از شیوه‌های اصلی اقدام جمعی سیاسی تبدیل شد. در سال ۱۹۸۵، در سودان، در گستراندن یک خیزش توده‌ای عمومی علیه دیکتاتوری ژنرال غیر، نقش مهمی ایفاء کرد. در آخرین سال‌های بلوک شوروی، در بسیج مردم علیه حزب - دولت‌های حاکم بعضی کشورها به کار گرفته شد. در پیروزی جنبش ضد پل تکس (Poll Tax) در انگلیس و پایان دادن به نخست وزیری تاجر بسیار مؤثر بود. و اکنون در جنبش بین‌المللی اعتراض علیه سرمایه جهانی، به شیوه اصلی اقدام جمعی تبدیل شده است.

تجربه‌های موفق و ناموفق نافرمانی مدنی نشان می‌دهند که:

۱- این شیوه مبارزه را در هر شرایطی نمی‌توان به کار گرفت. نافرمانی مدنی در شرایط تسلط حقیقتان سیاسی، یعنی در شرایطی که مردم در وحشت از زور و اقتدار حکومت، سر در لاک خود فرو برده باشند و بنابراین افکار عمومی معنا و اهمیتی نداشته باشد، شانس پیروزی چندانی ندارد.^(۱۲) نافرمانی مدنی در جوامع بسته، در مناطق روستایی منزوی، در غیاب جریان اخبار و امکانات ارتباط گیری توده‌ای، نمی‌تواند به کار گرفته شود.

۲- نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند با موفقیت به کار گرفته شود که میان حکومت (یا بعضی از نهادهای حکومتی) و مقبولات مردم (یا بخش‌هایی از مردم) رویارویی چشم‌گیری ایجاد شود. حقیقت این است که نافرمانی (خواه مسالمت‌آمیز باشد یا غیر مسالمت‌آمیز) بدون اعتقاد به حقانیت خود، حد معینی از اعتماد به نفس، و سبک و سنگین کردن عواقب کار، نمی‌تواند شکل بگیرد. بنابراین، مردمی که - خواه به دلیل ناآگاهی و خواه به دلیل مرعوب شدنگی - حقی برای خود قایل نباشند، نمی‌توانند دست به نافرمانی مدنی بزنند.

۳- نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند با موفقیت به کار گرفته شود که مردم بدانند واکنش حکومت در مقابل نافرمانی معینی که انجام می‌شود، از حد معینی نمی‌تواند فراتر برود. در تاکید بر این نکته بود که گاندی می‌گفت: همه را نمی‌شود کشت و همه